



ایران در دوران معاصر

یعقوب لیث هرات، بامیان و بلخ را از اعراب خارج کرد

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۸ فروردین ۱۳۹۲ / ۷ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

یعقوب لیث، هرات، بامیان و بلخ را از یوغ تازیان رهند بیست بهمن‌ماه سال ۲۴۷ هجری، بنابر برابرگذاری‌های تاریخی، هم‌زمان است با روزی که یعقوب لیث، هرات، بامیان، بلخ، کابل، غزنه و بخت را از یوغ تازیان رهند. او را می‌توان از مبارزان خستگی‌ناپذیر راه آزادی و یکپارچگی ایران، برشمرد. یعقوب لیث صفاری، کسی است که تلاش کرد تا شکوه و ارجمندی را به ایران بازگرداند. در تاریخ، چنین آمده که او پس از گذشت نزدیک به سه سده پس از یورش تازیان بر ایران، در هنگامه‌ای که ایرانیان ناچار بودند به زبان عربی، سخن بگویند،



یعقوب لیث، هرات، بامیان و بلخ را از یوغ تازیان رهاوند

بیست بهمن‌ماه سال ۲۴۷ هجری، بنابر برابرگذاری‌های تاریخی، هم‌زمان است با روزی که یعقوب لیث، هرات، بامیان، بلخ، کابل، غزنه و بُست را از یوغ تازیان رهاوند. او را می‌توان از مبارزان خستگی‌ناپذیر راه آزادی و یکپارچگی ایران، برشمرد. یعقوب لیث صفاری، کسی است که تلاش کرد تا شکوه و ارجمندی را به ایران بازگرداند. در تاریخ، چنین آمده که او پس از گذشت نزدیک به سه سده پس از یورش تازیان بر ایران، در هنگامه‌ای که ایرانیان ناچار بودند به زبان عربی، سخن بگویند، به زبان مادری‌اش، به زبان فارسی سخن گفت.

یعقوب لیث، نه تنها از آن روی که کوشید تا ایران را از یوغ خلفای عرب برهاند، در خور ارج و ارزش و یادکرد است بلکه بیشتر از آن روی که با زنده کردن زبان فارسی، ملت ایران را از نابودی رهاوند، سزاوار ستایش است. یعقوب بسیار به ایران و تاریخ باستان کشورش، مهر می‌ورزید. پس از شکست ساسانیان به دست اعراب و چیرگی ۲۰۰ ساله‌شان بر ایران، زبان رسمی کشور، عربی شد چرا که عرب‌ها، حاکمان شهرها بودند و هرآن‌کس که زبانشان را نمی‌دانست عجم (گنگ) می‌نامیدند. همه‌ی کتاب‌ها به زبان عربی بود تا زمانی که یعقوب، بر هرات، چیرگی یافت. می‌گویند پس از ورود یعقوب به هرات، «محمد بن وصیف سیستانی»، سروده‌ای در ستایش یعقوب به زبان عربی سرود و برایش خواند اما یعقوب خطاب به این چکامه‌سرا گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟» یعقوب پس از ورود به شهر زرنج و بنیان‌گذاری دولت مستقل ایرانی صفاری، در فرمانی؛ زبان رسمی کشور را زبان پارسی برخواند و دستور داد تا همه به پارسی سخن بگویند و همه‌ی اسناد دولتی به زبان پارسی نوشته شود.

وی همه‌ی کارگزاران دادگاه‌ها و دولت را واداشت تا به پارسی سخن بگویند. او به کارگیری زبان عربی را به جای زبان مادری، ننگ می‌شمرد و هیچ‌گونه آن را نمی‌پذیرفت.

از همین‌روی یعقوب را «سردار پارسی‌گوی»، فرمان (لقب) دادند. به باور برخی، نام «یعقوب لیث صفاری»، در زنده کردن زبان پارسی حتا فراتر از فردوسی است چرا که او زبان فارسی را زنده کرد و فردوسی آن را جاودانه. پس از

یعقوب هم سامانیان و آل بویه که دوستدار زبان پارسی بودند این زبان را گسترش دادند، غزنویان نیز پارسی را در هندوستان گسترند. زبان پارسی در دربار مغولی هند، زبان رسمی بود. پراکندگی زبان پارسی در هند شوند(سبب) پیدایش زبانی به نام اردو(زبان رسمی پاکستان) شد. سلجوقیان نیز زبان پارسی را در آسیای کوچک پراکندند و در دولت عثمانی زبان پارسی مرسوم بود.

.....

یعقوب لیث صفاری، فرزند مردی رویگر(مسگر) از اهالی خوزستان بود، واژه‌ی صفار در زبان عربی به معنی مسگر است. او مردی بود آزاده و پر داد و دهش و البته بسیار میهن‌دوست. حسن بن زید علوی که از دشمنانش بود به شوند(سبب) پایداری و دلاورمردی‌هایی که یعقوب از خود نشان داده بود، وی را «سندان»(مرد تنومند) نامیده بود.

..... آوازه‌ی جوانمردی وی چنان پراکنده بود که گروهی از جوانان که برای دستگیری از هم‌میهنانشان، می‌خواستند گردهم آیند از یعقوب خواستند که سرپرستی گروهشان را بر دوش بگیرد. اینان، همان‌ها بودند که به عیاران، نامور شده بودند. می‌گویند؛ عیاران، جوانمردانی بودند که از ثروتمندان، مال می‌ربودند و به دست بیچارگان می‌سپردند. ریاست عیاران و داستان نم‌گیر شدنشان در وصف جوانمردی عیاران، بسیار گفته و نوشته‌اند. به نقل از برخی نوشتارها، چنین آمده پکه؛ این گروه شبی به خزانه‌ی سلطان رفتند و کیسه‌ها را از مال و جواهرات پر کردند تا چشم ربیب گروه(یعقوب لیث صفاری) به چیزی سپید و درخشنده افتاد و گمان برد گوهر شب چراغ است.

.....

برای اطمینان در تاریکی آن را با نوک زبان چشید و سپس برآشفست و خشمگین شد. افرادی به سویش آمده، پنداشتند که کسی خبردار شده و به دام افتاده‌اند. شوند این برآشفستگی را از وی پرسیدند و او گفت: این که من چشیدم، نمک بود و ما ناخواسته نمک‌گیر سلطان شدیم و شرط رادمردی نیست که نمک بخوریم و نمکدان بشکنیم، بنابراین نمی‌توانیم مالی از اینجا بیرون ببریم. بامدادان سلطان خبردار شد که به خزانه، زده‌اند اما هیچ نبرده‌اند. بنابراین فرمان داد در شهر بانگ برآرند که آن کس که دیشب به خزانه زده در امان است تنها سلطان مشتاق شناسایی وی است. یعقوب آمد و گفت من آن کس بودم. سلطان پرسید چرا به خزانه زدی اما هیچ نبردی؟ وی داستان را گفت و سلطان را بس خوش آمد و گفت تویی که اینچنین قدر نمک را می‌شناسی جای اینجاست و خزانه‌داری را به وی سپرد. پیشروی یعقوب تا خوزستان و قصدش برای چیرگی بر بغداد دودمان صفاری در کوتاه‌زمان به بخش گسترده‌ای از گستره‌ی حکومتی عباسیان چیره شدند. یعقوب در ۲ سال هرات، بلخ، کابل و قندهار (یعنی همه‌ی افغانستان امروز) را که در آن زمان ایران خاوری خوانده می‌شد از تازیان بازپس گرفت و به سال 868 میلادی نیز کرمان و همه‌ی پارس را گرفت و همچنان ادامه داد تا زمانی که به خوزستان رسید و قصد بغداد کرد.

..... خلیفه از سوی یعقوب بیمناک شد و نماینده‌ای نزد وی فرستاد. نماینده‌ی خلیفه که به جندی‌شاپور رسید، یعقوب به بیماری قولنج، دچار شده بود و حال خوشی نداشت. خلیفه در آن نامه، حکمرانی سرزمین‌هایی که یعقوب بر آن‌ها چیره شده بود را به وی بخشید تا اندیشه‌ی چیرگی بر بغداد را نکند. بغداد بر خاکستر تیسفون ساخته شده است

..... یعقوب اما این چنین پاسخ داد: «به خلیفه‌ی مسلمین (المعتمد ل بالله عباسیان) هنگامی که ما درباره‌ی بخشش و کار شما شنیدیم که استان‌های بسیاری از ایران را به خود ما ایرانیان بخشیده‌اید، بسیار فریفته شدیم. ما به برادرانمان گفتیم که خلیفه‌ی بغداد تا چه اندازه بخشنده و بزرگواری است که اداره‌ی استان‌های خودمان را به خودمان واگذار می‌کند. از کجا خلیفه قدرت چنین دهشی را به دست آورده؟ خلیفه هرگز دارای استان‌های ایران نبوده که اینک اداره شان را به ما ببخشد. اما به راستی بغداد، زمانی در میان‌رودان که نخستین استان ایران بود بر روی خاکستر تیسفون و بر پشته‌ای از کشته شدگان سدها و هزاران هم‌میهن ما ساخته شد و شما روح سرگردان نیاکان کشته‌شده‌ی ما را شب‌ها در حال گام زدن در کنار بارگه باشکوه خود می‌توانید ببینید. آن‌ها چشم در چشم شما می‌دوزند و شما را پایشان می‌کنند، آیا راست نیست که بغداد به بهای خون ایرانیان ساخته شده؟ خلیفه باید پاسخ این پرسش را به جهانیان بدهد، آیا آن‌چه که خلیفه و نیاکانش برای ایران کرده‌اند می‌تواند نشانی از دادگستری داشته باشد؟ من یعقوب لیث، پسر لیث سیستانی، یک مسگر ساده، یک کارگر ساده، فرزند ایران، با قدرت مردم ایران، با این نوشته اختیارات خلیفه را رد می‌کنم (بخشش و برگرداندن استان‌های خودمان به خودمان را)، من هرگونه دخالت بغدادیان در کار ایرانیان را رد می‌کنم. ما به خلیفه‌ی بغداد نیاز نداریم که استان‌های خودمان را که پیشاپیش پس گرفته‌ایم و برای ایران است و نه هیچ‌کس دیگر به ما ببخشد. خلیفه شاید خلیفه‌ی جهان باشد اما هرگز خلیفه‌ی ایران نمی‌تواند باشد. اما شوربختانه مرگ، فرصت را از یعقوب گرفت و زمانی که نماینده خلیفه در راه برگشت بود یعقوب در خاک سرد با هزاران آرزو برای ایران خوابید.

..... آرامگاه یعقوب، سده‌های بسیاری است که در روستای شاه‌آباد دزفول است. به گفته‌ی برخی پژوهشگران، باستان‌شناسان و تاریخ‌دانان دزفولی، ۲۵ سال پیش، کتیبه‌ای بر روی دیوار گنبد وجود داشته که بر آن نام یعقوب لیث به‌روشنی دیده می‌شده است اما این روزها از آن نوشته، خبری نیست.

یاری‌نامه‌ها «تاریخ زبان فارسی»، محسن ابوالقاسمی «گزیده‌ی تاریخ ایران»، رضا شعبانی «تاریخ کامل ایران»، عبدالله رازی «روزگاران ایران»، عبدالحسین زرین‌کوب ایران در زمان سامانیان تاریخ سیستان

نگار پاکدل

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «یعقوب لیث هرات، بامیان و بلخ را از اعراب خارج کرد»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1049/pdf/یعقوب-لیث-هرات-بامیان-و-بلخ-را-از-یوغ.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۵ آبان ۱۳۹۹